

عدالت منفی،
شرط و مقدمه
عدالت مثبت
و اثباتی است.
عدالت منفی را
می توان به ظلم
نکردن هم تعبیر
کرد. عدم خشونت
و عدم حذف
دیگری و عدم
مانع تراشی بر سر
راه رقابت و رشد
فردی و گروهی
افراد از مصادیق
عدالت منفی
است. هروقت
عدالت میل به
جدایی از آزادی
داشته باشد، این
تنها به تضعیف
آزادی منجر
نمی شود بلکه
سبب ظلم آشکار
یابی عدالتی
می شود.

مجوزی برای ظلم و زور و سلطه مضاعف و یله توسط دولت است. عدالت به معنای عام هرگز توسط دولت محقق نمی شود. عدالت، ساختمان و ساختگی نیست. کارکرد دولت در خصوص عدالت مانند کارکرد آتش نشانی است؛ یعنی سلبی و موقتی و مقطعی و بحرانی است. هرچند در برخی کشورها آتش نشانی هم خصوصی شده است.

از منظر نولیبرالیسم (لیبرالیسم نئوکلاسیک) و لیبرالیسم کلاسیک، دولت، حداکثر یک ناجی است نه حاکم؛ آن هم نه نجات به معنای دینی و اخلاقی، بلکه به معنای تعدیل بخش و تأمین کننده امنیت؛ البته امنیت سلبی، نه امنیت به معنایی که در دولت حداکثری طرح می شود. دولت نگهبان جامعه است و تنها در شرایط اضطراری حق ورود دارد. مشکل بنیادین ما با این نگاه، عزل نظر آن از معنویت و رستگاری اخروی جامعه و فرد است.

اما وقایعی مانند بحران اقتصادی دهه ۲۰ میلادی و نظیر آن انگاره تقلیل گرایانه از دولت را با چالش مواجه ساخت و در پی آن، «دولت رفاه» و در ادامه و زمان حاضر، «سیاست اجتماعی» مطرح و پراهمیت شده است. وقایع متأخرتری مانند بیماری عالم گیر کرونا، کارایی دولت در زمان پاندمی را محل بازتأمل و بازآوری قرار داد. به هر روی شرایط مذکور مؤید ورود دولت در شرایط استثنایی و متفاوت بودن اختیارات بحرانی و اضطراری دولت شد. وضعیت های بحرانی، مشروعیت بخش امکانات خاص دولتی برای ورود و نجات مردم و مرتب ساختن وفاق و همکاری میان آنها است.

دولت ها در آغاز پاندمی برای حل آن دچار مشکل شدند. اساساً فردگرایی حاکم بر این مشرب، هرچند میان فردگرایی مثبت و فردگرایی منفی تمایز وجود دارد، چندان مجاللی به ایده ها و نسخه های تمامیت بخش نمی دهد. به ویژه نزد متفکرانی مانند هایک که از کاتالاسی و نظریه آشوب (chaos) دفاع می کنند، مشکل بنیادین برای بسیج عمومی وجود دارد.

حال باید پرسید رویکرد مطلوب و ممکن برای جمهوری اسلامی کدام است؟ در کنار رویکرد نولیبرال و لیبرالیسم کلاسیک، روایت دولت حداکثری، روایتی است که توسط دو سوی توتالیتاریسم یعنی دولت کمونیستی و دولت فاشیستی پی گیری می شود.

اساساً دو رویکرد در الهیات سیاسی وجود دارد. رویکرد اول نزولی و از بالا به پایین بوده و عدالت و برخی مفاهیم سیاسی را امری تحمیلی یا لازمه آن را تحمیل بر مردم می داند. در برابر، الگوی الهیات صعودی، بر نظم خود جوش و آزادی به جای عدالت تأکید می کند. الگوی انقلاب اسلامی، میانه دو الگوی گفته شده است. چراکه هم

نظم الهیاتی را دنبال می کند و هم بر خواست عمومی مبتنی است. در این میان البته گرایش های اقلیت مانند جماعت گرایی یا نگاه متفکرانی نظیر «جان رالز» هم قابل بحث است که البته در حاشیه واقعیت سیاسی هستند.

نکته دیگر این که عدالت برخلاف آزادی حد بردار نیست. آزادی «من» را آزادی «تو» محدود می سازد اما درباره عدالت گفته شده که هر چه بیشتر بهتر. اینجا است که